

مجموعه‌ی  
نشنس جلادی

# من خواندن را دوست دارم

ویژه‌ی دانش‌آموزان اول دبستان



مؤلف: منصوره صابری



### ژوت

در کتاب علوم مانوشته شده:

«یکی از ارزش‌مندترین ژروت‌های زمین، خاک است.»

زمین خانه‌ی خاکی ماست.



### کیف

دیروز روپوشم کیف شده بود.

مادر روپوش مرا شست.

امروز روپوشم پاکیزه است.

### عید مبعث

عید مبعث بود.

در خیلی جاها مراسم جشن و شادی بود.

در خیابان شیرینی و شربت می‌دادند.

من گفتم: «دلم برای بابابزرگ و

مامان بزرگ تنگ شده.

کاش به دیدن آن‌ها برویم.»

بابا لبخند زد.

مامان گفت: «من هم می‌گویم برویم.

پس بهتر است یک جعبه شیرینی بخریم.»



**فَضاوَرْد**  
 آن مرد فَضاوَرْد است.  
 او لباس فَضاوَرْدی پوشیده است.  
 او به سفر فَضا می رود.  
 او با فَضاپیما به فَضا می رود.



**بعضی**  
 بعضی درختان میوه می دهند.  
 بعضی میوه نمی دهند.  
 در زمستان بیش تر درختان  
 بی برگ می شوند.

**حاضر**  
 آموزگار اسم ها را خواند.  
 مایکل یکی بلند شدیم و گفتیم: «حاضر»  
 ولی یک نفر حاضر نبود. دوستم علی.



### مژه

هر چشم مادو پلک دارد.  
 پلک بالایی، پلک پایینی  
 پلک بالایی یک ردیف مژه دارد.  
 پلک پایینی یک ردیف مژه دارد.  
 مژه‌ها از رفتن گرد و خاک به چشم‌ها  
 جلوگیری می‌کنند.



### تخت خواب

منیره داشت کتاب می‌خواند که خوابش بُرد.  
 مادرش او را بیدار کرد.  
 منیره مسواک زد و به اتاقش رفت.  
 منیره روی تخت خواب خوابید.



### ماژیک

فوزان یک بسته ماژیک دارد.  
 شش ماژیک توی بسته است.  
 قرمز، زرد، آبی، سبز، بنفش، نارنجی.  
 فوزان ماژیک بنفش را  
 از همه بیش تر دوست دارد.

### زاد

انسان‌ها زاده‌های گوناگون دارند.  
 سرخ پوست، سفید پوست،  
 سیاه پوست، زرد پوست  
 انسان‌ها با هم برابرند.







## ذاکت

ما از دبستان به موزه رفته بودیم.  
 آموزگار همراه ما آمده بود.  
 وقت برگشتن، آموزگار اسم‌ها را خواند.  
 ماهه جواب دادیم، جز منیره.  
 آموزگار از ما پرسید: «منیره کجاست؟»  
 یکی گفت: «شاید گم شده باشد.»  
 من به دور و برم نگاه کردم.  
 من با شادی فریاد زدم:  
 «منیره آن جاست. او ذاکتِ آبی دارد.  
 او کنار آب خوری است.»

## اورژانس

یک شب خواهرم بیمار شده بود.  
 او با بابا به بیمارستان رفت.  
 بیمارستان بخش اورژانس داشت.  
 خواهرم یک شب در بخش اورژانس  
 بستری شد.  
 پرستار به او سرم زد.  
 خواهرم بهتر شد و همراه بابا  
 به خانه برگشت.





صَرفه جویی

امسال باران کم باریده است.  
بابا می گوید: «آب نباید هدر برود.  
ما باید در مصرف آب صرفه جویی کنیم.»



صَد

من می توانم از صِفر تا صَد بشمارم.  
من از صِفر تا صَد می نویسم.  
ده ده تایی می شود صَد تا.  
دبستان ما صَد دانش آموز دارد.

صَوْت

ندا در آینه نگاه کرد.  
صَوْتِ او کسِ اُخو بود.  
ندا لبخند زد.  
صَوْتِش مانند گل شکفته شد.



فصل

هر سال چهار فصل دارد:  
بهار، تابستان، پاییز، زمستان.  
من فصلِ بهار را از همه بیش تر دوست دارم.





### خربزه

اختر خانم، خربزه و خیار می‌کارد.

خربزه شیرین است.

خربزه بوته دارد.



### خرگوش

من یک خرگوش سفید دیدم.

من دویدم تا خرگوش را بگیرم.

خرگوش فرار کرد.

خرگوش از من تندتر می‌دوید.

### بخار، رودخانه

آفتاب می‌تابد.

آب دریا بخار می‌شود.

بخار آب، ابر می‌شود.

ابر می‌بارد.

باران، رودخانه را می‌سازد.

رودخانه به دریا می‌ریزد.



### خار

خار تیز بود.

خار به انگشت فرزند رفت.

مادر، خار را از دست او بیرون آورد.





### قو طی

این یک قو طی است.  
این قو طی پراز چوب کبریت است.  
مامان با کبریت، اجاق را روشن می کند.  
بازی با کبریت خطرناک است.

### طویله

چوپان عصرها گله را از صحرا برمی گرداند.  
او کوسفندان را به طویله می برد.  
چوپان فردا صبح، بازان ها را  
به دشت و صحرا می برد.



### خط کش

طاها هنگام رد شدن از خیابان دقت می کند.  
او به سمت راست و چپ نگاه می کند.  
او از خط کیش عبور می کند.



### خط خطی

پسر خاله ام، به خانه می ما آمده بود.  
خواسم پرت شد.  
پسر خاله دقترم را خط خطی کرد.







ظریف

بال‌های پروانه را ببین!  
چه رنگارنگ است!  
چه ظریف و نازک است!

مُنظَّم

کاظم یک دانش‌آموز مُنظَّم است.  
او هر روز صبح زود  
از خواب بیدار می‌شود.  
او به موقع به دبستان می‌رود.



حفظ

من یک کتاب شعر دارم.  
یکی از شعرهای آن «باران» است.  
من آن شعر را خیلی دوست دارم.  
من آن شعر را حِفْظ کرده‌ام.

مُنْتَظَر

ما در ایستگاه ایستاده بودیم.  
ماتوی صَف مُنْتَظَر بودیم.  
اتوبوس آمد، سوار شدیم.



### منظره

مادر ماشین نشسته ایم.  
 ماشین حرکت می کند.  
 من کنار پنجره نشسته ام.  
 ما از کنار جنگل و رود می گذریم.  
 من تماشای کنم.  
 چه منظره‌ی زیبایی!



### بعد از ظهر

بعد از ظهر بود.

من می خواستم توپ بازی کنم.  
 ولی مامان گفت:  
 «شاید هسایه ها خوابیده باشند.»  
 من صبر کردم تا عصر شود.  
 آن وقت در حیاط بازی کردم.

### تنظیم

تصویر تلویزیون خوب نبود.  
 من نمی توانستم برنامه‌ی کودک را ببینم.  
 بابا آنتن را تنظیم کرد.  
 تصویر خوب شد.





# نشانه‌های جدید: ایدیی ای ز



انتشارات سمر مشق



تَیْر

سِیْب تَیْر اَسْت.

دَسْتَم تَیْر اَسْت.

مَنْ سِیْب رَا اَز مِیْنِی بَرَمِی دَارَم.



زَمِیْن

بَارَان مِی بَارَد.

اَن بَر زَمِیْن مِی بَارَد.

بَارَان، رُود رَا مِی سَاَزَد.



دُورِیْن

اَد اَدَمِیْن اَسْت.

اَن دُورِیْن اَسْت.

اَدَمِیْن دُورِیْن دَر دَسْت دَارَد.

اَد بَا دُورِیْن، دُور رَا مِی یَبِنَد.



مِز

اِیْن اَمِیْن اَسْت.

اَمِیْن دَر زِیْر زَمِیْن اَسْت.

اَد دَر زِیْر زَمِیْن مِز مِی سَاَزَد.

نی زار  
 نی نی نی  
 نی زار را پسین!



سایه  
 من سایه دارم.  
 سایه دراز شده است.  
 سایه روی زمین است.



دی  
 زمستان می آید.  
 زمستان بادی می آید.  
 دی با سرما می آید.



تند  
 آن ماشین سُرْمه ای بود.  
 آن تند رُد شد.  
 من آن را دیدم.

